

تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری (۲۰)

دادگاه‌های ویژه، زنگ خطر برای خیانتکاران

دکتر سید حمید روحانی^۱

با نگاهی گذرا به تاریخ به درستی می‌توان دریافت که عالمان شیعی و حوزه‌های دینی، استوارترین سد و سنگر در برابر زورمداران و استعمارگران بوده و در راه رویارویی با ستم ستمگران درون‌مرزی و فزونخواهی فزونخواهان برون‌مرزی از هیچ تلاشی باز نایستاده و هر گونه خطری را پذیرا شده‌اند و حتی در آن دوران سیاه خفقان‌باری که شیعه به صورت یک اقلیت پراکنده، زیر فشار بود، از تسلیم و سازش با حکومت‌های ستم‌پیشه سر باز زدند و می‌توان گفت برخی از کشمکش‌های خونین حاکمان سنی با عالمان شیعه در گذشته، ریشه در اندیشه ظلم‌ستیزی این دلاورمردان داشت که موجب تعقیب و سرکوب آنان از سوی آن

۱. مورخ انقلاب اسلامی.

حاکمان متعصب می‌گردید. برخلاف علمای مذهب سنی که حاکمان را «اولی‌الامر» و واجب‌الاطاعه می‌دانستند و در برابر آنان تسلیم بودند.

در دوران شاهان صفوی که آزادی نسبی برای پیروان مکتب شیعه پدید آمد نیز می‌بینیم که علما و روحانیان آگاه و وارسته، رسالت مبارزه با ستمگران و خودکامگان را کنار نگذاشته و از خرده‌گیری‌ها و راهنمایی‌ها نسبت به حاکمان زشت‌کردار بازماندند، تا آنجا که شاه عباس، آن به اصطلاح «کلب آستان علی»! از خرده‌گیری‌های پیوسته عالمان دینی و پیشوایان اسلامی به تنگ آمد و اعلام کرد که بیش از این «اگر مرا در دسر دهند همگی را خواهم کشت و خواهم گفت که بر اجسادشان نیز صد شلاق بزنند»!^۱ که نشان از مظلومیت شیعه در درازای تاریخ دارد.

در دوره‌های دیگر که آگاهی توده‌های شیعه تا پایه‌ای بالا رفت و مردم دیدگاه‌ها و دستورات دینی علمای خویش را بهتر و ریشه‌ای‌تر برمی‌تافتند و به کار می‌بستند، می‌بینیم که شکل مبارزه عالمان وارسته با زورمداران ستم‌پیشه نیز با گذشته تفاوت فاحشی یافت و در دوره‌های شاهان قاجار و پهلوی، رویارویی و مبارزه علما با خودکامگان حاکم و ابرقدرت‌های ناسالم به شکل نهضت و جنبش درآمد و سرانجام به انقلاب اسلامی کشیده شد.

استعمارگران - به ویژه ابرقدرت انگلستان - که از قدرت مردمی عالمان اسلامی در طی اعصار، ضربه‌های سنگینی خوردند و زخم‌های عمیقی بر پشت داشتند، بر آن شدند این سد استوار را از سر راه آزادی استعماری خود بردارند و از کارشکنی‌ها و سنگاندازی‌های پیشوایان روحانی و حوزه‌های دینی بهره‌مند شوند، از این رو، در گام نخست، جاسوسانی را در حوزه نجف در کنار علما گماردند و کوشیدند که با زمزمه‌های ناامیدکننده و وسوسه‌های شیطانی، آنان را از سیاست دور کنند. این گماشته‌های مرموز در پی شکست نهضت عدالتخواهی و شهادت شیخ فضل‌الله نوری و سید عبدالله بهبهانی و مرگ نابهنگام آخوند خراسانی، کوشیدند این پندار

۱. نصرالله فلسفی، زندگی شاه‌عباس، ج ۵، ص ۸۹.

نادرست و بی‌پایه را به حوزه نجف بیاوراند که «دخاله در سیاست، جز آلت دست بیگانگان شدن برآیندی ندارد و راه به جایی نمی‌برد!» و با این ترفند توانستند بسیاری از روحانیان را از حوزه سیاست دور سازند و به بی‌خبری مطلق بکشانند. استعمارگران در گام دوم، با یورش به کشورهای اسلامی در جنگ جهانی اول و اشغال عراق، انتقام سختی از علمای اسلام گرفتند. در جریان اشغال عراق توسط انگلستان، با اینکه میرزا محمدتقی شیرازی (میرزای ثانی) حکم دفاع دادند و بسیاری از علمای بزرگ و روحانیان

برجسته مانند سید کاظم یزدی، سید محمدتقی خوانساری، سید مصطفی کاشانی، سید ابوالقاسم کاشانی و... به جبهه رفتند و ضد نیروی بیگانه به نبرد پرداختند و برخی از آن بزرگواران مانند سید مصطفی کاشانی به شهادت رسیدند، شماری نیز دستگیر و به زندان‌های انگلیسی‌ها در مراکز مختلف گسیل شدند و به رغم مقاومت سرسختانه مردم عراق - به ویژه عشایر سلحشور نجف - تجاوزگران تبهکار، آن کشور را اشغال کردند و آسیب‌های سنگین و جبران‌ناپذیری بر آن کشور وارد ساختند.

دولت انگلستان در پی اشغال عراق، حدود ۳۰ تن از علما و مراجع حوزه نجف مانند سید ابوالحسن اصفهانی، شیخ عبدالکریم حایری یزدی، میرزا حسین نائینی، سید حسین طباطبایی قمی، حاج آقا جواد صاحب جواهر و خالصی را دستگیر و به حجاز و ایران تبعید کردند و حوزه نجف را تا مرز فروپاشی درهم کوبیدند؛ به گونه‌ای که آن حوزه انقلابی که روزگاری

دولت انگلستان در پی اشغال عراق، حدود ۳۰ تن از علما و مراجع حوزه نجف مانند سید ابوالحسن اصفهانی، شیخ عبدالکریم حایری یزدی، میرزا حسین نائینی، سید حسین طباطبایی قمی، حاج آقا جواد صاحب جواهر و خالصی را دستگیر و به حجاز و ایران تبعید کردند و حوزه نجف را تا مرز فروپاشی درهم کوبیدند.

همانند کوه آتشفشان می‌غرید و عرصه را بر سلطه‌طلبان و زورمداران تنگ می‌کرد، گام به گام از صحنه سیاست کنار رفت و در دهه‌های واپسین، آن‌گونه که باید و شاید از حوزه نجف خروش و خیزشی دیده نشد. از این رو، می‌بینیم که پس از رویارویی علما با امتیازنامه رژی، در دوره‌های دیگر که بیگانگان امتیازهایی گرفتند، از حوزه نجف صدای اعتراض به گوش نرسید و واکنشی دیده نشد و شاید از جریان‌های سیاسی و آنچه بر کشورهای اسلامی آن روز می‌رفت، اصولاً بی‌خبر ماند. البته کسانی از مقامات روحانی در حوزه نجف، در مقاطع مخاطره‌آمیز و بحرانی، به خشم و خروش برخاستند و با فتوای تاریخی، کشور عراق را از ورطه سقوط در دامان کفر، الحاد، گنداب فساد و استبداد رهانیدند، چنانکه آیت‌الله حاج سید محسن حکیم در آن برهه خطرناکی که عوامل شوروی با تاخت و تاز بر مقدسات اسلامی بر آن بودند که عراق را از دامان اسلام جدا کنند و حکومتی مارکسیستی و ضداسلامی در آن کشور برپا دارند، به رویارویی برخاست و با فتوای تاریخی «الشیوعیه کفر و الحاد» عراق را از آن ورطه خطرناک رهانید و نیز آن روزی که مزدوران انگلیسی و امریکایی زیر پوشش «حزب بعث» بازیگر صحنه شدند، به رویارویی با آنان برخاست و به مقاومت پرداخت، هر چند آن‌گونه که انتظار می‌رفت به خیزشی همه‌جانبه ضد بعثی‌ها دست نزد و در راه کوتاه کردن دست آن بیگانه‌پرستان از سرنوشت عراق به صحنه نیامد؛ این مجامله و مسامحه مایه چیرگی بعثی‌ها بر عراق گردید، جنایات وحشیانه آنان عراق را به حمام خون بدل کرد و حوزه نجف را به مرز فروپاشی کشانید.

در آن برهه که استعمار انگلیس در پی جنگ جهانی اول و اشغال عراق، سرگرم ضربه زدن بر حوزه نجف و انتقام‌گیری از علما و مراجع آن حوزه و تاخت و تاز بر مراکز شیعه در آن کشور بود، حوزه قم به دست توانای حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی - یکی از کسانی که به دست انگلیسی‌ها از عراق تبعید شده بود - پایه‌گذاری گردید و به صورت کانون علم، فرهنگ و اندیشه اسلامی درآمد که مایه نگرانی استعمارگران و مهره‌های درون‌مرزی آنان گردید. از این رو، رضا خان به دستور اربابان برای درهم کوبیدن آن حوزه نوپا، همه نیروهای خود را به

کار گرفت و با وحشیگری‌ها و کینه‌توزی‌های بی‌حد و مرز، آن حوزه را زیر فشار قرار داد و عرصه را بر روحانیان و طلاب تنگ کرد؛ لیکن با مقاومت جانانه و سرسختانه عالمان اسلامی، مقامات روحانی و طلاب مظلوم علوم اسلامی، آن توطئه‌ها راه به جایی نبرد. حوزه قم در برابر آن ضربه‌های توانفرسا و شکننده، استوار و پایدار به راه خود ادامه داد و از رسالت اسلامی باز نماند و جوش و خروش علمی و سیاسی این حوزه حتی پیش از آغاز نهضت امام، مایه نگرانی عوامل و کارشناسان رژیم شاه گردید و آنان را به چاره‌جویی واداشت، چنانکه سرهنگ قلقله (یکی از مأموران مرموز دستگاه‌های جاسوسی) در گزارش خود در سال ۱۳۳۵، به خطر حوزه قم برای نظام شاه چنین اشاره می‌کند:

... طلاب قم در دوران تحصیل از افکار نادرستی که در آن حوزه علیه حکومت و دولت وجود دارد، تأثیر می‌گیرند و در ماه‌های محرم و صفر و رمضان که برای تبلیغ به

اطراف و اکناف کشور پراکنده

می‌شوند، آن افکار انحرافی را در

بین مردم نقاط مختلف ایران

منتشر می‌سازند که می‌تواند

خطرناک باشد. خوبست دولت در

این زمینه فکری کند و در تهران، در

مدرسه سپهسالار، طلابی را تربیت

کند با خوش‌بینی به حکومت ایران،

و از این راه به تدریج در ماه‌های

مذکور کمتر احتیاجی به طلاب قم

جهت تبلیغ در شهرستان‌های

اطراف باشد...^۱

آیت‌الله حاج سید محسن حکیم در آن برهه خطرناکی که عوامل شوروی با تاخت و تاز بر مقدسات اسلامی بر آن بودند که عراق را از دامن اسلام جدا کنند و حکومتی مارکسیستی و ضداسلامی در آن کشور برپا دارند، به رویارویی برخاست و با فتوای تاریخی «الشیوعیه کفر و الحاد» عراق را از آن ورطه خطرناک رهانید.

۱. آرشیو بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر.

با آغاز نهضت امام و اوج مبارزه در حوزه قم، استکبار جهانی، سازمان‌های جاسوسی و زورمداران حاکم بر ایران، به شدت نگران و وحشت‌ناک شدند و به وحشت افتادند. از این رو، بار دیگر همه نیروی خود را به کار گرفتند که حوزه قم را ساقط کنند و استقلال عالمان وارسته شیعه را به کلی سلب کنند و طلاب علوم اسلامی را در خدمت هیئت حاکمه و دربار قرار دهند.

با آغاز نهضت امام و اوج مبارزه در حوزه قم، استکبار جهانی، سازمان‌های جاسوسی و زورمداران حاکم بر ایران، به شدت نگران و اندیشناک شدند و به وحشت افتادند. از این رو، بار دیگر همه نیروی خود را به کار گرفتند که حوزه قم را ساقط کنند و استقلال عالمان وارسته شیعه را به کلی سلب کنند و طلاب علوم اسلامی را در خدمت هیئت حاکمه و دربار قرار دهند. بنیاد دارالتبلیغ و دارالترویج، کشاندن طلاب به سربازخانه‌ها، فشار مضاعف به حوزه قم برای امتحان طلاب توسط دولت، از ترفندها و توطئه‌هایی بود که در راه رویارویی با استقلال عالمان وارسته شیعی و حوزه‌های علمی به کار

گرفته شد، نیز طرح بنیاد دانشگاه اسلامی، توسط دربار و شخص شاه، نقشه شیطانی دیگری در همین راستا بود که زیرکانه دنبال می‌شد، لیکن با هوشیاری، آگاهی و تیزبینی امام خمینی، رهبر کبیر انقلاب اسلامی، این توطئه‌ها و ترفندها، نقشه‌ها و نیرنگ‌ها، با شکست حتمی روبه‌رو گردید و خنثی شد و نتوانست آرزوی دیرینه استکبار جهانی را به بار بنشانند و جامعه روحانیت شیعه را به تسلیم، سازش، کرنش و وابستگی بکشانند.

با پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام، بزرگ‌ترین و بی‌ماندترین دگرگونی قرن در ایران پدید آمد و نظام دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی که به مدرن‌ترین و پیشرفته‌ترین سلاح‌های روز مجهز و مسلح بود و از سوی همه ابرقدرت‌های غرب و شرق پشتیبانی می‌شد، به دست

ملت ایران، با سلاح ایمان و بدون در اختیار داشتن اسلحه و تجهیزات نظامی و جنگی، واژگون شد و دست جهانخواران از سرنوشت ایران قطع گردید. این دگرگونی ژرف و بی‌مانند که همه معادلات جهانی و محاسبات بین‌المللی را بر هم زد، زنگ خطر را در گوش استعمارگران و دست‌نشانداگانشان در سراسر جهان به صدا درآورد و نقش ژرف اسلام و عالمان اسلامی را در رویارویی با آز استعماری، بیش از پیش آشکار ساخت.



سازمان‌های جاسوسی و کارشناسان غربی بار دیگر با بودجه کلان و امکانات فراوان برای شناخت راه رخنه و نفوذ در میان عالمان شیعی و بزرگان روحانی و کنترل آنان، به بررسی و مطالعه نشستند و در گام نخست کوشیدند که به نقاط ضعف و قوت مقامات روحانی شناخت پیدا کنند و با بهره‌گیری از کاستی‌ها و نادرستی‌های اشخاص، زمینه آلت دست قرار دادن آنان را فراهم سازند.



استکبار جهانی و در رأس آن، شیطان بزرگ، به درستی دریافت که به رغم سدهای تلاش و توطئه در راه چیرگی بر شخصیت‌های برجسته شیعی و حوزه‌های دینی، شناخت آنان از رهبران و پیشوایان مکتب تشیع نارسا، سطحی و بی‌پایه بوده است، از این رو، نتوانستند از طرح‌ها و برنامه‌های روحانیان در راه انگیزتن توده‌ها بر ضد جهانخواران و زورمداران، از پیش آگاهی یابند و از انقلاب پیشگیری کنند. از این رو، سازمان‌های جاسوسی و کارشناسان غربی بار دیگر با بودجه کلان و امکانات فراوان برای شناخت راه رخنه و نفوذ در میان عالمان شیعی و بزرگان روحانی و

کنترل آنان، به بررسی و مطالعه نشستند و در گام نخست کوشیدند که به نقاط ضعف و قوت مقامات روحانی شناخت پیدا کنند و با بهره‌گیری از کاستی‌ها و نادرستی‌های اشخاص، زمینه آلت دست قرار دادن آنان را فراهم سازند، بر آنان چیره شوند، به دست آنان بر مقامات

برجسته و وارسته روحانی و رهبران اسلامی بتازند و قدرت و صلابت و اقتدار و استقلال علمای شیعه را درهم بشکنند. آنها به درستی دریافتند که عالمان اسلامی و پیشوایان روحانی را تنها به دست مهره‌ها و چهره‌های روحانی می‌توان به چالش کشید و به شکست کشانید و به گفته امام «سنگ را با سنگ باید شکست».^۱

استعمارگران با آزمون فراوان از خروش‌های مردمی در جهان و در راستای مقابله با آن، به این نکته رسیده بودند که انقلاب را به دست انقلابی‌ها یا انقلابی‌نماها می‌توان درهم شکست؛ اگر انقلاب اسلامی با رهبری مقامات بلندپایه روحانی و عالمان برجسته اسلامی به پیروزی رسید، بی‌تردید شکست آن نیز به دست روحانیان ناشایسته و یا روحانی‌نماهای وابسته که شهوت جاه و مقام کور و کرشان کرده است و یا ساده‌اندیشانی که به آسانی آلت دست قرار می‌گیرند، امکان‌پذیر خواهد بود. استکبار جهانی به دست انور سادات، یکی از یاران دیرینه جمال عبدالناصر و همراه و همسنگر او در مبارزات ضدصهیونیستی مردم مصر، توانست همه آرمان‌های انقلابی و ملی رهبر مصر را بر باد دهد و آن کشور را - که روزی پناهگاه آزادیخواهان منطقه به شمار می‌رفت - به پایگاه امپریالیسم و صهیونیسم بدل سازد. این آزمون نکبت‌بار و تلخ، به امریکا و صهیونیست‌ها این نوید را می‌داد که می‌توانند در هر نقطه‌ای از جهان به دست خودی‌ها و به اصطلاح «خواص» که از شهوت جاه و مقام، کور و کر شده‌اند و یا از روی ساده‌لوحی و لادگی به آسانی فریب می‌خورند با حرکت‌ها و خیزش‌ها و انقلاب‌های مردمی رویارویی کنند و راه ملت‌ها را به بن‌بست بکشانند. از این رو، در پی پیروزی انقلاب اسلامی استکبار جهانی در نخستین گام به بررسی و ارزیابی مقامات روحانی و چهره‌های انقلابی پرداخت و روی نقاط قوت و ضعف آنان مطالعه دامن‌دار و ریشه‌ای را آغاز کرد و کوشید که به مدد روحانیان ناشایسته و مسئله‌دار به رویارویی با انقلاب اسلامی بپردازد و این انقلاب را به چالش بکشد.

۱. سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، دفتر اول (تهران: موسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۸۱)، ص ۱۱۹.

سید کاظم شریعتمداری از نخستین مهره‌ها و چهره‌هایی بود که مورد طمع سازمان‌های جاسوسی بین‌المللی قرار گرفت، پیشینه سیاه او در همراهی‌های پشت پرده با رژیم شاه و رویارویی‌های مرموزانه او با امام و انقلاب اسلامی مایه امید و نوید برای دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی به شمار می‌آمد. او با راهبری عناصر مرموزی از گروهک‌ها که ارتباط نزدیکی با سازمان سیا و موساد داشتند و با پیروزی انقلاب اسلامی منافع گروهی، بانندی و شخصی خود را در خطر می‌دیدند، به کارشکنی‌های گام به گام ضد نظام نوپا برخاست. او در نخستین گام همصدا با جهانخواران غربی و صهیونیسم بین‌المللی، ضد دادگاه‌های انقلاب و کیفر جنایتکاران رژیم پادشاهی موضع‌گیری کرد و اعلامیه داد. نکته در خور توجه اینکه، صدور اعلامیه شریعتمداری علیه دادگاه‌های انقلاب اسلامی، اندکی پس از اعلامیه سناتورهای امریکایی علیه این دادگاه بود. سناتورهای امریکایی به اتفاق آراء، قاضی‌ها و دستگاه قضایی ایران را مورد نقد و ناسزا قرار دادند و محکوم کردند؛ عوامل آنان نیز که می‌دیدند با برپایی دادگاه‌های انقلاب و اجرای عدالت به وسیله این دادگاه‌ها دیری نباید که نوبت آنان برسد که در چنگال عدالت گرفتار آیند و به کیفر کردارهای زشت خود برسند، جاروجنجال‌های شدیدی ضد دادگاه‌های انقلاب به راه انداختند و کوشیدند به اصطلاح، افکار جهانی و سازمان‌های هوادار حقوق بشر را ضد این دادگاه‌ها برانگیزند. همنوایی و همراهی آقای شریعتمداری با شیطان بزرگ، رژیم صهیونیستی و دیگر فزونخواهان غربی تنها در مورد دادگاه‌های انقلاب نبود، او در بیشتر توطئه‌هایی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی علیه نظام جمهوری اسلامی صورت می‌گرفت، دخالت داشت یا دست کم بی‌خبر نبود، که بررسی آن از مجال این مقاله بیرون است. لیکن در آن روز معلوم و مشخص بود که استکبار جهانی برای رویارویی با انقلاب اسلامی و پیشبرد توطئه‌های استعماری خود تنها به آقای شریعتمداری بسنده نمی‌کند و برای نفوذ و رخنه در نهاد روحانیت و به کارگیری مهره‌ها و چهره‌های معیوب، دامنه تلاش‌ها و توطئه‌های خود را بیش از گذشته گسترش می‌دهد. از یک سو، می‌کوشد که جاسوس‌هایی را در حوزه‌های علمیه و مراکز روحانی پرورش دهد و به کار گیرد و از سوی دیگر، در راه

بهره‌گیری از چهره‌ها و شخصیت‌هایی که از بیماری خودبتریبینی، جاه‌طلبی و ساده‌لوحی رنج می‌برند، نقشه‌ها و نیرنگ‌هایی را دنبال کند. نگارنده با آگاهی از این توطئه خطرناک استعماری در آن روز، در کتاب «شریعتمداری در دادگاه تاریخ» چنین هشدار داد:

... باید دانست که شریعتمداری یک فرد نیست که یک جریان است، اگر خط و جریان او از متن جامعه کنار زده نشود، این درخت نامیمون و «شجره ملعونه» از نقطه دیگر و با پوشش دیگری جوانه می‌زند و به حیات ننگ‌بار خود ادامه می‌دهد... جریان شریعتمداری هشدار بزرگی است برای حوزه‌های علمیه، مجتهدان و عالمان متعهد که نیک بنگرند و راه‌های نفوذ دشمن را خوب بشناسند، به ویژه در این روزگاران که روحانیت اسلام به رهبری امام خمینی عظیم‌ترین دگرگونی و تحول قرن را پدید آورد و گردونه زمان را به سود مستضعفان این مرز و بوم و سراسر جهان چرخاند که تاریخ را، انسان را و اندیشمندان جهان را به شگفتی واداشت و اکنون پس از این رویداد عظیم تاریخ و با توجه به خبری که بارها خبرگزاری‌ها منتشر کردند که «C.I.A» برای بررسی مجدد اسلام و وضعیت کشورهای اسلامی بودجه کلانی اختصاص داده است و با توجه به مجموع این قرائن و شواهد زنده، پس از این، به طور وسیع و گسترده‌ای در اندیشه نفوذ در صفوف روحانیت هستند، آن هم در خط اول و مقدم جبهه، یعنی در کادرهای بالا، در میان مجتهدان و فقها، البته از قبل‌ها هم بیکار نبوده‌اند. اکنون ژرف‌نگری بیشتری لازم است و جدا کردن ناخالصی‌ها و خائن‌های خادم‌نما از هر روز دیگری ضروری‌تر است. آنانی که شناخته شده‌اند و خط فکر و عملشان در عینیت دیده شده است، باید هر چه زودتر کنار گذاشته شوند و به جامعه معرفی گردند تا در آینده، شریعتمداری‌هایی مدرن‌تر نداشته باشیم و نیروهای انقلاب هر روز درگیر مسائل داخلی نباشند. مبدا وضعیت اشخاص، پایه علمی و در برداشتن کسوت مقدس روحانی و سابقه مبارزاتی، مانع شناخت و بررسی درست و بی‌طرفانه گردد و مجامله و مسامحه به همراه آورد. باید این سخن آسمانی حضرت علی(ع) را همواره در نظر داشت که «دین خدا با معیار شخصیت‌ها شناخته نمی‌شود، بلکه با شناخت آیه‌های حق

شناخته می‌شود، حق را بشناس، اهل حق را خواهی شناخت. ان دین الله لایعرف بالرجال
بل بآیه الحق فاعرف الحق تعرف اهلہ»^۱ و^۲

دیری نپایید که دیدیم این پیش‌بینی به وقوع پیوست و سازمان‌های جاسوسی با مطالعه روی چهره‌ها و شخصیت‌های روحانی، برخی از عناصری را که اسیر قدرت و شهرت و یا ساده‌اندیش و زودباور بودند و به آسانی آلت دست شیادان و سیاست‌بازان قرار می‌گرفتند، شناسایی کردند و به دام انداختند و تلاش کردند به دست آنها به انقلاب اسلامی آسیب برسانند و جامعه متحد اسلامی را به اختلاف و افتراق دچار سازند.

شیخ علی تهرانی از چهره‌هایی بود که به رغم پیشینه مبارزاتی، از بیماری جاه‌طلبی، مقام‌پرستی و نیز از ساده‌لوحی فوق‌العاده رنج می‌برد و استعمار با کشف این بیماری در او، توانست او را به رویارویی با نظام و انقلاب وادارد و به دست او آب به آسیاب دشمن بریزد. گروهک‌های درون‌مرزی نیز که سایه به سایه جاسوس‌های بین‌المللی حرکت

آنها به درستی دریافتند که عالمان اسلامی و پیشوایان روحانی را تنها به دست مهره‌ها و چهره‌های روحانی می‌توان به چالش کشید و به شکست کشانید و به گفته امام «سنگ را با سنگ باید شکست».

می‌کردند (و حرکت می‌کنند) به او روی آوردند و به او روحانی آزادخواه! مترقی! متفکر اسلامی! و اسلام‌شناس راستین، لقب دادند! و از لادگی و بی‌خردی او بهره‌ها گرفتند و از او چماقی ساختند و بر سر انقلاب اسلامی و نظام جمهوری کوبیدند. او تا آن پایه آلت دست بیگانگان و بیگانه‌پرستان قرار گرفت که بر ضد نظام جمهوری اسلامی اعلام جنگ کرد، از

۱. بحارالانوار، ۱۲۰/۶۸.

۲. سید حمید روحانی، شریعتمداری در دادگاه تاریخ (قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، ۱۳۶۱، چ ۳)، ص ۱۴ - ۱۲.

ایران گریخت و بر سفره شراب صدام نشست و همراه با زشت‌ترین و رکیک‌ترین ناسزاهای به امام و ملت ایران، رسماً و صریحاً از صدام خواست که کشور ایران - به ویژه شهر مقدس قم - را به تل خاکستر تبدیل کند و برای اینکه دست صدام را در بمباران شهر قم و ویران کردن آن کاملاً باز بگذارد، ادعا کرد که مرقد حضرت فاطمه معصومه (ع) در قم قرار ندارد، بلکه مرقد او در ساوه است! از این رو، ویران کردن قم و تبدیل آن به تل خاکستر اشکالی ندارد!!

از دیگر مهره‌هایی که کارشناسان غربی و جاسوسان بین‌المللی کشف کردند و برای رویارویی با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، مناسب دیدند، آقای منتظری بود. در پی پیروزی انقلاب اسلامی، در آن روزهایی که مأموران زبردست سازمان سیا در به در به دنبال شکار روحانیانی بودند (البته هنوز هم هستند) که به بیماری خطرناک جاه‌طلبی و یا ساده‌لوحی و بی‌خردی دچار باشند، به سراغ آقای منتظری به عنوان رئیس مجلس خبرگان رفتند^۱ و در همان نخستین دیدار و گفتگو با او، دریافتند که نامبرده عنصری است ساده، پیاده و بی‌اراده که می‌توان او را به آسانی آلت دست کرد و از او، انور ساداتی برای نظام جمهوری اسلامی ساخت! کارشناس سیا پس از این دیدار، دیدگاه خود را درباره آقای منتظری چنین بیان کرده است:

... علی‌رغم اینکه در گردهمایی بزرگ و همچنین در تلویزیون دارای ظواهری است... با توجه به این ملاقات کوتاه‌مدت، ما چنین احساس می‌کنیم که وی یک متفکر سیاسی متبحر نبوده و اکثر مطالبی که به وی استناد [منتسب] می‌شود یا برایش نوشته شده و یا توسط دیگران در دهانش گذاشته‌اند...^۲

بدین‌گونه، کارشناسان سفارت امریکا، آقای منتظری را برای طرح‌ها و توطئه‌های خود مناسب یافتند. از این رو، از همان روزها، جاسوسان امریکا و دیگر مهره‌های درون‌مرزی سیا و دیگر عناصر مرموز و مشکوک گرداگرد آقای منتظری حلقه زدند و او را در میان گرفتند، با

۱. برای آگاهی بیشتر در مورد این دیدار نک: فصلنامه ۱۵ خرداد، ش ۱۵ (بهار ۱۳۸۷)، ص ۲۲۸.

۲. اسناد لانه جاسوسی امریکا، کتاب دهم، بخش دوم (تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی)، ص ۷۰۸.

این گمان و پندار که به دست او بتوانند انقلاب اسلامی و آرمان‌های انقلابی ملت ایران را گام به گام به بیراهه ببرند و از درون تهی سازند.

با نگاهی به برخی از دیدگاه‌ها و موضع‌گیری‌ها، آقای منتظری در همان نخستین سال‌های پیروزی انقلاب اسلامی و حتی پیش از آنکه نامبرده به سمت قائم‌مقامی منصوب شود، این واقعیت به دست می‌آید که دست‌های مرموز نامرمان و بیگانگان در برخی از اظهارنظرها و موضع‌گیری‌های او نقش داشته است و عناصر وابسته به بیگانه و گروه‌ها و مهره‌هایی که نقش نیروی پیاده‌نظام امریکا را در ایران بازی می‌کردند، در واقع، در مواردی

اگر انقلاب اسلامی با رهبری مقامات بلندپایه روحانی و عالمان برجسته اسلامی به پیروزی رسید، بی‌تردید شکست آن نیز به دست روحانیان ناشایسته و یا روحانی‌نماهای وابسته که شهوت جاه و مقام کور و کرشان کرده است و یا ساده‌اندیشانی که به آسانی آلت دست قرار می‌گیرند، امکان‌پذیر خواهد بود.

خواسته‌های خود را از زبان او بازگو می‌ساختند، که از آن جمله می‌توان به جریان دادگاه ویژه روحانیت اشاره کرد:

♦ آقای منتظری و دادگاه ویژه روحانیت

نظام جمهوری اسلامی ایران به رهبری امام خمینی و با یاری و مدد دین‌باوران و باورمندان، بر پایه قوانین قرآن کریم و اصول اسلامی پایه‌گذاری شد و حضرت امام با برخورداری از اصل ولایت مطلقه فقیه و طبق اصل ۴ و ۵۷ قانون اساسی، نهادهایی را با توجه به مصالح کشور و ملت بنیاد نهاد، که از جمله آن، دادگاه و دادرای ویژه روحانیت بود.

اهداف اصلی از بنیاد این نهاد قضایی، رویارویی با خطرهایی بود که جامعه روحانیت و حوزه‌های دینی را تهدید می‌کرد. چنانکه پیش‌تر آمد، استکبار جهانی در پی پیروزی انقلاب اسلامی، همه نیرو و توان خود را برای چیرگی بر نهاد روحانیت به کار گرفت و بر آن شد، از یک سو، عناصری وابسته به دستگاه‌های جاسوسی بین‌المللی را در مراکز روحانی به جاسوسی بگمارد و نیز برخی از روحانیان ساده‌لوح و جاه‌طلب را به خدمت گیرد و از سوی دیگر، برای زیر سؤال بردن مقامات روحانی و حوزه‌های علمی، لغزش‌ها، کاستی‌ها و نادرستی‌های برخی از روحانیان را بزرگ بنماید، از کاهی، کوه بسازد و به نمایش بگذارد و از این راه برای مردم ایران نسبت به علما و روحانیان، ذهنیت منفی پدید آورد. اگر قرار بود روحانیان متخلف در دادگاه‌ها و دادرهای عمومی مورد بازپرسی و محاکمه قرار بگیرند، دشمن می‌توانست جرم و گناه آنان را با بوق و کرنا در سر هر کوی و برزن به صدا درآورد و خلافتکاری چند تن از عناصر ناباب را به همه مقامات روحانی سرایت دهد و همگان را زیر سؤال ببرد. از سوی دیگر، برخی از روحانی‌نماهای فاسد با سوء استفاده از قدرت و موقعیت بتوانند در برخی از دادگاه‌ها و دادرهای عمومی نفوذ کنند و از کیفر برهند، به ویژه در سال‌های نخستین پیروزی انقلاب اسلامی که هنوز برخی از قاضی‌های دوران طاغوت در دستگاه قضایی فعال بودند و می‌توانستند در مورد روحانی‌نماها با پرده‌پوشی و گذشت، دستور تبرئه بدهند و در مورد برخی از روحانیان و تخلف ناچیز آنان با غرض‌ورزی و کینه‌توزی رأی صادر کنند و به کیان روحانیت آسیب برسانند. افزون بر این، مسائل مربوط به روحانیان از یک پیچیدگی ویژه‌ای برخوردار است که یک قاضی عادی و غیرروحانی نمی‌تواند به درستی آن را مورد ارزیابی قرار دهد و به رأی و نظر درستی برسد و بر پایه عدالت، قضاوت و داوری کند. از این رو، امام خمینی در سال ۱۳۵۸ دستور دادند که دادگاه ویژه روحانیت زیر نظر مقامات روحانی و اساتید وارسته در قم تشکیل شود و به پرونده روحانی‌نماها و نیز خلافتکاری‌های برخی از روحانیان بر پایه عدالت و بی‌طرفی و به دور از هر گونه غرض‌ورزی رسیدگی کند.

با بنیاد این نهاد قضایی، بی‌درنگ مخالف‌خوانی، خرده‌گیری، جوسازی و جاروجنجال تبلیغاتی از سوی چهره‌هایی مانند آقای منتظری و برخی دیگر از روحانیانی که می‌دانستند اطرافیان، آقازاده‌ها و نورچشمی‌هایشان ممکن است تحت تعقیب قرار گیرند و نیز برخی از گروه‌های سیاسی و رسانه‌های خارجی علیه دادگاه ویژه روحانیت با دستاویز اینکه «نباید میان روحانیان و

سازمان‌های جاسوسی با مطالعه روی چهره‌ها و شخصیت‌های روحانی، برخی از عناصری را که اسیر قدرت و شهرت و یا ساده‌اندیش و زودباور بودند و به آسانی آلت دست شیادان و سیاست‌بازان قرار می‌گرفتند، شناسایی کردند و به دام انداختند.

دیگران تفاوتی باشد! و... آغاز گردید و این جاروجنجال‌ها و سمپاشی‌ها تا آن پایه شدید، دامنه‌دار و گسترده بود که به تعطیلی دادگاه ویژه کشیده شد، لیکن امام که از این جوسازی‌ها و جاروجنجال‌های برخی از سران گروه‌کی و دستگاه تبلیغاتی برون‌مرزی به اهمیت دادگاه ویژه و نقش آن در خنثی کردن توطئه و ترفندهای استعماری - ارتجاعی و مراکز مرموز جاسوس‌پروری بیش از پیش پی برده بود، بار دیگر روی تشکیل دادگاه ویژه روحانیت تأکید کرد و بایستگی آن را یادآور شد، از این رو، این تشکیلات بار دیگر در سال ۱۳۵۹ به راه افتاد و به بررسی پرونده‌های روحانی‌نماها و تخلف برخی از روحانیان پرداخت. حوزه علمیه قم طی اطلاعیه‌ای پیرامون تشکیل دادگاه ویژه روحانیت چنین توضیح داد:

حوزه علمیه قم و به طور کلی روحانیت همیشه در معرض شدیدترین حملات از سوی استکبار جهانی بوده است. با تشدید فعالیت این سد استوار علیه قانون‌شکنی رژیم دست‌نشانده پهلوی که از خرداد ۴۲ اوج بیشتری یافت، استعمار و استکبار از چند موضع علیه این دژ تسخیرناپذیر به فعالیت پرداخت که اهم آن عبارت بود از: سرکوب مبارزین، نفوذ عوامل وابسته و منحرف، اشاعه اکاذیب در جهت فاسد جلوه دادن حوزه

و تشکیلات و افراد روحانی و... پس از پیروزی انقلاب با رهبری روحانیت و امامت امام عزیز و دسترسی به مدارک سازمان ضدامنیتی ساواک و اسناد محرمانه رژیم، چهره عوامل نفوذی از قبیل شریعتمداری شناخته شد و روحانی‌نمایان وابسته به دربار، یکی پس از دیگری به کیفر اعمال خود رسیدند.

از آنجایی که اسلام، انقلاب و روحانیت با آغاز روش نه شرقی و نه غربی و حفاظت از اجرای صحیح این سیاست، خشم استکبار شرق و غرب را برانگیخته و ضمناً قدرت خویش را در هدایت مسلمین و نفوذ در قلوب آنان آشکار ساخته است، امروز تمامی توان این دشمنان در نفوذ عناصر فرصت‌طلب و مزدور به حریم مقدس روحانیت به کار گرفته می‌شود. بدین‌گونه است که در قبال این سیاست شیطنانی باید به اقدام متقابل دست زد و راه مقابله با این سیاست ضداسلامی و خطرناک را پیدا کرد. به یقین دادگاه ویژه روحانیت نقش بسزایی در کنترل حوزه‌های علمیه و جلوگیری از این امر خطیر داشته است [که] ضرورت وجود چنین مرکزی از سوی مراجع تقلید و خصوصاً امام امت بارها تأکید شده است. یک بار پس از تشکیل و به لحاظ جو مسموم سیاسی که از طرف گروهک‌ها و لیبرال‌ها دامن زده می‌شد، مصلحت در انحلال آن تشخیص داده شد، ولی با اصرار اکثریت اساتید حوزه و بزرگان روحانی از اوائل سال ۵۹ به عنوان بخشی از دادگاه انقلاب قم شروع به کار نمود. این امر تا پایان تابستان ۶۰ با تحلیل‌ها و پیشنهادات بسیاری روبه‌رو بود و بالاخره پس از مشورت‌های مکرر با بزرگان حوزه و مسئولین قضایی، از اوایل مهر ماه ۶۰ به عنوان یک دادسرای مستقل زیر نظر دادستانی کل انقلاب به فعالیت خود ادامه داد.

سرپرستی دادسرای انقلاب اسلامی مستقر در حوزه علمیه قم به عهده آقای آذری قمی قرار داده شد و جهت هماهنگی بیشتر و بنا به درخواست ایشان در تاریخ ۶۰/۱۲/۲ از سوی دادستان کل انقلاب جمهوری اسلامی، بخشنامه‌ای به دادسراها و دادگاه‌های انقلاب سراسر کشور ارسال گردید که رسیدگی به پرونده روحانیون را به این دادسرا محول می‌نمود و با کلمه «سریعا» (پرونده‌های روحانیان) به دادسرای فوق‌الاشعار

ارسال فرمائید» پایان می‌یافت.

شورایعالی قضائی نیز در فروردین ماه ۶۱ طی بخشنامه‌ای مقرر داشت که در صورت درخواست دادسرای ویژه روحانیت باید هر پرونده که خواسته شد به آن مرکز ارسال گردد.^۱

آقای آذری قمی نیز پیرامون دادگاه و دادسرای ویژه روحانیت به مصاحبه نشست و درباره علت و انگیزه این دادگاه توضیح داد:

س: علت تشکیل یک دادگاه ویژه جهت رسیدگی به تخلفات روحانیون چیست؟

ج - دو علت داشت: ۱ - چون افکار ضدروحانی بسیار رواج داشت و در رأس کار هم بودند (مثل بنی‌صدر) و سعی در بهانه‌گیری و منکوب نمودن و به دادگاه کشاندن

شیخ علی تهرانی از چهره‌هایی بود که به رغم پیشینه مبارزاتی، از بیماری جاه‌طلبی، مقام‌پرستی و نیز از ساده‌لوحی فوق‌العاده رنج می‌برد و استعمار با کشف این بیماری در او، توانست او را به رویارویی با نظام و انقلاب وادارد و به دست او آب به آسیاب دشمن بریزد.

روحانیون داشتند، لذا به خاطر جلوگیری از این مشکل، سعی در تشکیل دادگاه ویژه از افراد شناخته‌شده که بتوانند تشخیص بدهند که غرض‌ورزی در کار است یا خیر به عمل آمد و این دادگاه تشکیل شد ۲ - بزه یک فرد روحانی، جنبه فنی دارد. مثلاً چیزهایی که برای عموم مردم شاید جرم نباشد ولی برای روحانی ممکن است جرم باشد و شایسته مقام و لباس روحانیت نباشد. اینها اموری است که تشخیص آن جنبه فنی و تخصصی دارد و حتماً باید از خود روحانیت کسانی باشند که رسیدگی کنند تا مثلاً

۱. نشریه دادستانی انقلاب، مرداد ۱۳۶۱.

مشخص شود که فلان روحانی درس خوانده یا بیسواد است و از این قبیل که رسیدگی به آن متناسب دادگاه ویژه است و البته کیفر متناسب را این دادگاه تعیین می‌کند. این بدان معنی که گروه‌ها می‌گفتند نیست و هیچ‌گونه ارفاقی نمی‌شود، زیرا امام می‌فرمودند که یک روحانی فاسد از ساواکی هم بدتر است و در روایات هم به آن اشاره شده است و عملاً هم دادگاه و دادرای ویژه چنین ارفاقی نکرده‌اند... ممکن است در مواردی کیفرهای شدیدی در نظر باشد. ولی آنچه که دادگاه متناسب با شرایط روحانیت تشخیص می‌دهد، اجرا کرده و می‌کند.

س - این دادگاه از چه تاریخی شروع به کار کرده است ؟

ج - تشکیل مجدد دادگاه ویژه از فروردین ۵۹ بوده و تا کنون ۱۴۰۰ تا ۱۵۰۰ پرونده مطرح و رسیدگی شده است.

س - حوزه فعالیت و حدود اختیارات این دادگاه تا چه حدی است؟

ج - در رابطه با اختیارات، همان اختیاراتی که به سایر دادگاه‌های انقلاب در قانون مصوب شورای انقلاب داده شده است، و توسعه آن توسط شورایی قضایی، در اختیار این دادگاه نیز هست. الا اینکه فقط به پرونده روحانیون رسیدگی می‌کند و طبق تصویب شورایی قضایی به پرونده روحانیون سراسر کشور رسیدگی می‌کند. به خلاف دادگاه‌های انقلاب محلی که حوزه فعالیتشان محدود است و از طرف شورایی قضایی و دادستانی کل انقلاب بخشنامه‌هایی شده به سراسر کشور که پرونده این‌گونه افراد را به این دادرای ارسال نمایند...

س - عنوان می‌شود که تشکیل دادگاه‌های ویژه، خلاف قانون اساسی است. نظر جنابعالی در این مورد چیست؟

ج - در قانون اساسی، دادگاه ویژه‌ای به جز دادگاه ارتش پیش‌بینی نشده همان‌طور که دادگاه‌های انقلاب و کمیته‌ها و... نیز در قانون اساسی پیش‌بینی نشده ولی به ضرورت انقلاب تشکیل شده و تا موقعی که ضرورت ایجاب کند وجود دادگاه انقلاب را در ایران، دادگاه‌های ویژه هم که خود از دادگاه‌های انقلابند وجودشان بلامانع است. به تعبیر

دیگر، همه اینها بر محور ولایت فقیه است. چون فقیه ضرورت امری را تشخیص می‌دهد و حتی بر خلاف احکام اولیه احکامی صادر می‌کند و می‌تواند ارگان‌هایی را تشکیل دهد.^۱ با وجود این، مخالف‌خوانی‌ها و جوسازی‌ها بر ضد دادگاه ویژه روحانیت، از هر سو به شدت ادامه یافت. عناصر و گروه‌هایی که علیه این نهاد قضایی به غوغاسالاری و جنجال‌آفرینی پرداختند، چند دسته بودند:



از دیگر مهره‌هایی که کارشناسان غربی و جاسوسان بین‌المللی کشف کردند و برای رویارویی با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، مناسب دیدند، آقای منتظری بود.



۱. روحانی‌نماهای فاسد و زشت‌کردار که می‌دانستند اگر پایشان به دادگاه ویژه برسد، راه رهایی نخواهند داشت و بی‌تردید قانون درباره آنان اجرا خواهد شد، لیکن اگر سروکارشان با دادگاه‌های عمومی باشد، امید این هست که با نیرنگ‌بازی، پشت هم‌اندازی و شاید به نحوی بند و بست، بتوانند از مجازات برهند.

۲. گروهک‌ها و باندهای مرموزی که با مراکز جاسوسی برون‌مرزی در ارتباط بودند و نقشه رخنه و نفوذ در حوزه‌های دینی و مراکز روحانی را - طبق سیاست اربابان - دنبال می‌کردند و بر آن بودند عناصری را برای رخنه در نهادهای روحانی به فراگیری علوم اسلامی در حوزه‌های دینی مأمور کنند و نگران بودند که این عناصر به وسیله دادگاه‌های ویژه شناسایی و مورد تعقیب قرار گیرند.

۳. جریان‌های سیاسی برون‌مرزی و درون‌مرزی که بر آن بودند نقشه‌های تخریبی، اختلاف‌افکنی و ویرانگری را به دست روحانی‌نماها پیش ببرند و با پنهان شدن در پشت چهره

۱. همان.

آنان به جامعه روحانیت و حوزه‌های دینی آسیب وارد کنند، تعقیب و مجازات روحانی‌نماها توسط دادگاه ویژه را موجب شکست نقشه‌های خود می‌دیدند.

۴. دست‌های مرموزی که در راه بدنامی و بی‌اعتبار کردن عالمان اسلامی، مقامات روحانی و حوزه‌های دینی تلاش می‌کرد و بر آن بود تا با بهره‌گیری از پرونده‌های تنی چند از روحانیان یا روحانی‌نمایان، جامعه روحانیت و حوزه‌های دینی را بی‌اعتبار سازد و تز استعماری «اسلام منهای روحانیت» را پیش ببرد و می‌دید که پرونده‌های افراد مختلف در دادگاه ویژه سری می‌ماند و دسترسی به آن آسان نیست.



۵. باندهای مرموز و نابکار و نازپرورده‌هایی که به بیوت برخی از شخصیت‌ها و مقامات روحانی وابسته بودند و به سبب این وابستگی، خود را «از هفت دولت آزاد» می‌دیدند و می‌دانستند که دستگاه قضایی هیچ‌گاه به خود رخصت نمی‌دهد که این باندها را که پشتشان به اصطلاح معروف «به کوه ابوقییس بند است»، تحت پیگرد قرار دهد و حتی از آنان درباره

کارهای خلافشان توضیح بخواد، لیکن دادگاه ویژه بی‌اعتنا به این وابستگی‌ها قانون را درباره خلافکاران اجرا خواهد کرد و افراد مجرم را در هر لباسی و مقامی کیفر خواهد داد.

۶. برخی از مقامات روحانی که از آلودگی‌ها و خلافکاری‌های آقازاده‌ها، نورچشمی‌ها و اطرافی‌های خود کم و بیش باخبر بودند و نمی‌خواستند این خیانتکاران به کیفر کردار خود برسند.

این باندها، طیف‌ها و جریان‌های گوناگون دست به دست یکدیگر علیه دادگاه ویژه به مخالفت برخاستند، کارشکنی‌ها کردند، «چوب لای چرخ» این نهاد قضایی گذاشتند و جوی ساختند که تداوم کار دادگاه ویژه به طور عینی ناممکن شد و این دادگاه نتوانست چندان دوام آورد و دیری نپایید که به کلی تعطیل شد.

با متوقف شدن کار دادگاه ویژه، بزهکاران، خیانت‌پیشگان، کژاندیشان و

کارشناسان سفارت امریکا، آقای منتظری را برای طرح‌ها و توطئه‌های خود مناسب یافتند. از این رو، از همان روزها، جاسوسان امریکا و دیگر مهره‌های درون‌مرزی سیا و دیگر عناصر مرموز و مشکوک گرداگرد آقای منتظری حلقه زدند و او را در میان گرفتند.

عناصر مرموزی که در اندیشه رخنه و نفوذ در مراکز روحانی و حوزه‌های دینی بودند، نفس راحتی کشیدند و با آسودگی خاطر به پیشبرد نقشه‌های شیطانی، فعالیت‌های ناروای اخلاقی، گسترش برنامه‌های نفوذی، جاسوس‌پروری و... ادامه دادند؛ عناصر نابابی را به درون حوزه‌ها فرستادند و به فراگیری علوم اسلامی واداشتند و برای پیشبرد اغراض شیطانی و ضداسلامی، عمامه سرشان گذاشتند و برای آسیب رساندن به اسلام، علمای اسلامی و جامعه روحانیت، از آنان اهرمی ساختند و از این راه ضربه‌های سنگین و جبران‌ناپذیری وارد کردند و این خطری بود که امام برای پیشگیری از آن، طرح تشکیل دادگاه ویژه روحانیت را در همان

نخستین سال پیروزی انقلاب دادند و روی آن پای فشردند، لیکن هوچی‌بازی‌ها، جنجال‌آفرینی‌ها و جوسازی‌های پیوسته و گسترده غرض‌ورزان و نیرنگ‌بازان از یک سو، و همراهی و همکاری غفلت‌زدگان و ساده‌اندیشان بی‌خرد با آنان از سوی دیگر، این طرح حکیمانه و اندیشمندانه امام را چند سالی به تعطیلی کشاند و مجالی برای دشمن فراهم ساخت که بتواند نقشه‌های خود را تا پایه‌ای پیش ببرد و در حوزه‌ها و مراکز روحانی راه رخنه و نفوذی بیابد و آخوند غرب باور و لیبرالیسم پرورش دهد.



امام خمینی در سال ۱۳۵۸ دستور دادند که دادگاه ویژه روحانیت زیر نظر مقامات روحانی و اساتید وارسته در قم تشکیل شود و به پرونده روحانی‌نماها و نیز خلافت‌کاری‌های برخی از روحانیان بر پایه عدالت و بی‌طرفی و به دور از هر گونه غرض‌ورزی رسیدگی کند.

در پی گذشت چند سال از تعطیلی دادگاه ویژه، جریان‌های بانندی و ضدانقلابی در برخی از حوزه‌ها و در کنار برخی از شخصیت‌های روحانی، امام را بر آن داشت که بی‌اعتنا به منفی‌بافی‌ها و مخالف‌خوانی‌ها بار دیگر دستور تشکیل دادگاه ویژه روحانیت در حوزه قم را صادر کند. عناصر نفوذی، جریان‌های مرموز، بداندیش و حرامیان عقیده و اندیشه، با آگاهی از این تصمیم امام احساس خطر کردند و بر آن شدند به وسیله آقای منتظری با شگردی فریبنده امام را از این تصمیم بازدارند. آقای منتظری که همواره نقش سخنگوی گروه‌های نفوذی و سازمان‌های وابسته به دستگاه‌های جاسوسی را ناخودآگاه و ندانسته بر دوش داشت، بی‌درنگ به صحنه آمد و در نامه‌ای به امام در سال ۱۳۶۵ که به صورت تلفنگرام فرستاد، چنین نگاشت:

... در مورد دادگاه ویژه در حوزه علمیه قم از قرار مسموع حضرت‌عالی موافق با تشکیل مجدد آن می‌باشید. مناسب دانستم به اطلاع برسانم شورای عالی مدیریت اخیراً پنج

نفر از فضلا که عبارت‌اند از: آقایان حاج شیخ علی میانجی، بدلا، محفوظی، دیباجی و حاج شیخ حسین کریمی، مسئول دادگستری شهرستان قم را جهت رسیدگی به مسائل اخلاقی و فکری و نظارت بر اعمال طلاب حوزه و حرکت‌های افراد ضدانقلاب تعیین و به تأیید آیت‌الله العظمی گلپایگانی و اینجانب نیز رسانده‌اند و قرار شده است با حفظ شئون مورد نظر، مراتب لازم از قبیل تذکر و تهدید و قطع شهریه و محرومیت از دیگر مزایای حوزه و اخراج از مدارس و یا حوزه و یا خلع لباس، با افراد مربوطه برخورد شود و اگر در موردی این مراتب مؤثر واقع نشد به دادگاه‌های مربوطه شهرستان قم اعم از انقلاب و عمومی و حقوقی معرفی، تا طبق ضوابط قانونی و اسلامی با آن فرد عمل گردد. با توجه به آنچه عرض شد و اینکه اکثریت قاطع فضلا و طلاب و بسیاری از مدرسین نظرشان همین است و به علاوه در گذشته دادگاه ویژه تجربه خوبی نداشت و کارهای بی‌رویه و خارج از شئون روحانیت و اهل علم در حوزه زیاد انجام شد و اینکه در دستگاه قضایی شهرستان قم، قضات شرع روحانی زیادی به کار مشغول‌اند، علی‌هذا به نظر اینجانب، نیازی به تشکیل دادگاه ویژه نیست. منتهی الامر باید به دادگاه انقلاب شهرستان قم سفارش شود در مواردی که به حرکات ضدانقلابی مربوط می‌شود قاطعانه و بدون محافظه‌کاری برخورد نماید. مع‌ذالک امر، امر مبارک است...^۱

بی‌تردید، باند‌های مخوفی که در بیت برخی از مقامات روحانی لانه کرده بودند و نیز عناصری که با نقشه و نیرنگ و روی مأموریتی به حوزه آمده بودند، با پند و اندرز و با تهدید و قطع شهریه به راه نمی‌آمدند و اصولاً اساتید و فضلا به خود رخصت نمی‌دادند که روی خطاها و خیانت‌های آنان انگشت بگذارند و به پند و اندرز و یا تهدید آنان بپردازند، زیرا در آن صورت، باید با بیت برخی از شخصیت‌ها درگیر می‌شدند. دادگاه‌های انقلاب نیز هیچ‌گاه به خود رخصت نمی‌داد که آن باند قوی‌پنجه و قدرتمند را به محاکمه بکشد و از جو فشار از بالا و تلفن‌های آمرانه پروا نکند و رأی قاطع و خداپسندانه خود را درباره ناهلان صادر کند. امام

۱. خاطرات منسوب به آقای منتظری، پیوست ش ۲۳۳.

نیز به درستی می‌دانست که آنچه در نامه آقای منتظری آمده است، سرابی و شعاری بیش نیست و ضمانت اجرایی ندارد و تنها برای انصراف امام از تشکیل دادگاه ویژه روحانیت مطرح شده است! از این رو، شادروان حاج سید احمد خمینی، پاسخ امام به آقای منتظری را به او چنین رسانید:

...پس از عرض سلام، حضرت امام مد ظله فرمودند:

من صلاح آقایان میانجی، بدلا، محفوظی، دیباجی و کریمی را نمی‌دانم که هر روز یک و یا چند روحانی‌نما را خلع لباس و یا تبعید و یا زندان نمایند. آقایان در حد تذکر و حداکثر تهدید بسنده کنند ولی آنچه به نظرشان می‌رسد را به فردی که برای این موضوع انتخاب می‌شود که باید قاطع و محکم باشد و تحت تأثیر تلفن و فشارها قرار نگیرد، معرفی نمایند تا او برخوردی حساب‌شده در حد روحانی‌نمای معرفی شده از طرف آقایان بنماید. و همچنین، فرد مذکور می‌تواند با گزارشاتی که در این زمینه دریافت می‌نماید، بدون واسطه آقایان اقدام نماید... ۶۵/۷/۱۳ - احمد خمینی^۱



مخالف‌خوانی‌ها و جوسازی‌ها بر ضد دادگاه ویژه روحانیت، از هر سو به شدت ادامه یافت. عناصر و گروه‌هایی که علیه این نهاد قضایی به غوغاسالاری و جنجال‌آفرینی پرداختند، چند دسته بودند.

امام با احساس خطر از توطئه‌های عناصر نفوذی و مفاسد روزافزون روحانی‌نماها و اعمال و رفتار زشت و ناپسند و جنایت‌بار باندهای مرموزی که در برخی از بیت‌های بزرگان جا خوش کرده بودند، اراده و اندیشه خویش را برای تشکیل دادگاه ویژه روحانیت استواری بخشیدند و طی حکمی در تاریخ ۱۳۶۶/۳/۲۵، آقای رازینی را به عنوان

حاکم شرع دادگاه ویژه روحانیت و آقای فلاحیان را به سمت دادستان دادرای ویژه

روحانیت منصوب کردند. متن حکم امام به آقای رازینی چنین است:

جناب حجت‌الاسلام، آقای علی رازینی - دامت افاضاته

نظر به اهمیت و لزوم حفظ شئون روحانیت و حوزه‌های علمیه، جنابعالی را با حفظ سمت، به عنوان حاکم شرع دادگاه ویژه روحانیت منصوب می‌نمایم تا بر طبق موازین شرع مقدس به جرایم روحانی‌نمایان رسیدگی نمایید. بدیهی است که شورای عالی قضایی در زمینه صدور ابلاغ قضات دادگاه و دادرها و تأمین نیرو و امکانات لازم کمال مساعدت را خواهد نمود. ضمناً کلیه

دادگاه‌ها و دادرها موظفند تا پرونده‌های درخواستی که در حدود اختیارات این دادگاه و دادرهاست را ارسال دارند. جنابعالی با کمال دقت و ظرافت و قاطعیت به وظیفه شرعی‌تان عمل نمایید. و خداوند متعال را ناظر و حاضر دانسته، تحت تأثیر هیچ‌کس و هیچ‌چیز قرار نگیرید...^۱

بدین‌گونه، دادگاه ویژه روحانیت بار دیگر پا گرفت و در آن برهه حساس توانست تا پایه‌ای به اصطلاح «آب رفته را به جوی باز آرد» و با یک سلسله نقشه‌ها و نیرنگ‌های برخی دستگاه‌های مرموز وابسته به باندها و جریان‌های خیانت‌پیشه، برخوردی قاطع، جدی و کوبنده داشته باشد که نمونه برجسته آن، از هم پاشاندن شبکه مرموزی بود که زیر نظر هادی و

با متوقف شدن کار دادگاه ویژه، بزهداران، خیانت‌پیشگان، کژاندیشان و عناصر مرموزی که در اندیشه رخنه و نفوذ در مراکز روحانی و حوزه‌های دینی بودند، نفس راحتی کشیدند و با آسودگی خاطر به پیشبرد نقشه‌های شیطانی، فعالیت‌های ناروای اخلاقی، گسترش برنامه‌های نفوذی، جاسوس‌پروری و... ادامه دادند.

۱. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۲۸۵.

مهدی هاشمی در بیت آقای منتظری پدید آمده بود. بازداشت، محاکمه و مجازات مهدی قاتل و شماری از همدستان او و تبعید کوتاه مدت آقا هادی، از قهرمان‌کاری‌هایی بود که جز از یک تشکیلات قضایی مستقل که به طور مستقیم از امام دستور بگیرد و از پشتیبانی همه‌جانبه امام برخوردار باشد، شذنی نبود.

آقای منتظری از نخستین روز بنیاد دادگاه ویژه در سال ۱۳۵۸ - چنانکه اشاره شد - با تأثیرپذیری از برخی سرویس‌های مرموز درون‌مرزی و برون‌مرزی به مخالفت با آن برخاست و توانست با جوی که باندها و جریان‌های سیاسی پدید آوردند، در دو مرحله آن دادگاه را به تعطیلی بکشاند و دست تبهکاران سیاسی را در رخنه و نفوذ در حوزه و بهره‌گیری‌های ناروا از مقامات روحانی باز بگذارد. در این مرحله که امام با قاطعیت و صلابت دست به کار شد و دادگاه ویژه را برپا داشت، آقای منتظری در برابر عمل انجام‌شده قرار گرفت و نتوانست با کارشکنی‌ها و منفی‌بافی‌های خود، این دادگاه را به شکست و ناکامی بکشاند، لیکن از جوسازی و سمپاشی علیه آن - به ویژه پس از رحلت امام - باز نایستاد و کوشید که این دادگاه را فرمایشی، غیرقانونی و ناروا بنمایاند و برپایی آن را بر خلاف مصالح کشور و نظام وانمود کند. او در مصاحبه با هفته‌نامه «هاجر» که ارگان یکی از گروه‌های منحرف است، پیرامون این دادگاه آورده است:

... یکی از مظاهر قانون‌شکنی در جمهوری اسلامی ایران، تأسیس دادگاهی به نام دادگاه ویژه روحانیت است. در اوایل انقلاب که هنوز نظام اسلامی کاملاً شکل نگرفته بود، چنین دادگاهی در قم به دادستانی مرحوم آیت‌الله آذری قمی تأسیس شد و مدتی ادامه داشت. هر چند به بهانه حمایت از روحانیت و تطهیر آن از عناصر ناباب تأسیس شد، ولی در اثر تندروی‌ها و اعمال سلیقه‌های شخصی از ناحیه برخی متصدیان نسبت به برخی از روحانیین حکم‌های ناروایی صادر شد. من چون با اصل تأسیس آن که حکایت از یک نحو تبعیض و امتیاز می‌کرد، مخالف بودم، با کسب نظر [از] حضرت امام نسبت به تعطیل شدن آن اقدام کردم. بعد از مدتی شنیدم که امام به عنوان اصلاح روحانیت

بنا دارند آن را مجدداً تأسیس نمایند که ضمن یک تلفنگرام خاطره تلخ دادگاه ویژه قبلی را یادآور شدم و پیشنهاد کردم کار روحانیین و رسیدگی به کار خلاف آنان، در قم تشکیل بشود. در جواب تلفنگرام جوابی آمد و روزی هم یکی از آقایان آمد و اظهار داشت این هیئتی که شما پیشنهاد کردید آیا می‌تواند آقای ... را احضار نماید؟ نام یکی از علمای بزرگ را آورد که من تعجب کردم و دریافتم که هدف از تأسیس دادگاه ویژه، هدف وسیع‌تری است از آنچه من می‌پنداشتم. بالاخره دادگاه ویژه در مرحله دوم تأسیس شد و کارهای تندی به وسیله آن انجام شد...^۱

در خاطرات منسوب به او نیز آمده است:

... دادگاه ویژه، اول بار به تصدی مرحوم آقای آذری کارهای تندی انجام داد و عکس‌العمل‌های تندی را به دنبال داشت و بالاخره تعطیل شد. ولی دوباره مرحوم امام تصمیم به تشکیل آن گرفتند و چنین وانمود شد که غرض از آن، اصلاح حوزه و تطهیر روحانیت است و من چون به ضررهای آن واقف بودم به وسیله تلفنگرام به مرحوم امام مضار آن را یادآور شدم و پیشنهاد کردم از طرف خود حوزه، هیئتی برای رسیدگی به تخلفات روحانیون تعیین گردد، ولی آقای حاج احمدآقا از قول مرحوم امام مطالبی در رد پیشنهاد من نوشته بود (پیوست‌های ۲۳۳ و ۲۳۴) و بالاخره دادگاه ویژه را تشکیل دادند و آقای فلاحیان به عنوان دادستان و آقای علی رازینی به عنوان قاضی آن تعیین شدند و بعداً معلوم شد هدف عمده این تصمیم مستقیماً سید مهدی هاشمی و غیرمستقیم من و علاقه‌مندان من و دفتر من بوده‌اند، و چه افراد محترم و بیگانه‌ای از روحانیون خدمتگزار به اسلام و انقلاب به بهانه‌های واهی و به نام سید مهدی کوبیده شدند...^۲

در صفحه دیگری از خاطرات منسوب به او آمده است:

... دادگاه ویژه روحانیت خلاف قانون اساسی است، در قانون اساسی هست که مرجع

۱. پیام هاجر، ش ۳۰۸، ص ۱۹ (۱۷/ اسفند/ ۱۳۷۸): ص ۸.

۲. خاطرات منسوب به آقای منتظری، ص ۷۴۱.

همه تظلمات، دادگستری است. ولی فقیه می‌تواند رئیس قوه قضاییه را مشخص کند، ولی اینکه بیاید یک تشکیلات جدا درست بکند، آن هم به صورت در بسته که هر کاری دلشان می‌خواهد بکنند، این کار خلاف قانون اساسی است...^۱

در این بخش از گفته‌ها، ادعاها و آورده‌های خاطرات منسوب به آقای منتظری، نکته‌هایی جلب نظر می‌کند که بایسته است مورد دقت و بررسی قرار گیرد:

در پی گذشت چند سال از تعطیلی دادگاه ویژه، جریان‌های بانندی و ضدانقلابی در برخی از حوزه‌ها و در کنار برخی از شخصیت‌های روحانی، امام را بر آن داشت که بی‌اعتنا به منفی‌بافی‌ها و مخالف‌خوانی‌ها بار دیگر دستور تشکیل دادگاه ویژه روحانیت در حوزه قم را صادر کند.

۱. به نظر می‌رسد آنچه در تلفنگرام آقای منتظری به امام (پیوست ۲۳۳) آمده است، مبنی بر اینکه «... شورای عالی مدیریت اخیرا پنج نفر از فضلا ... را جهت رسیدگی به مسائل ... طلاب حوزه ... تعیین و به تأیید آیت‌الله العظمی گلپایگانی و اینجانب نیز رسانده‌اند...»، خلاف واقع بوده و چنین هیئتی اصولا تعیین نشده بود و او برای اینکه امام را در برابر عمل انجام‌شده قرار دهد تا از تشکیل دادگاه ویژه روحانیت صرف نظر کند به این

دروغ دست زده و گزارش خلاف واقع داده است و از آنجا که «دروغو بی‌حافظه است»، در مصاحبه با هفته‌نامه هاجر آورده است: «... پیشنهاد کردم یک انجمن حوزوی شامل پنج نفر از علمای قم و از جمله رئیس دادگستری قم برای نظارت بر کار روحانیین و رسیدگی به کار خلاف آنان در قم تشکیل شود...!» در خاطرات منسوب به نامبرده نیز آمده است: «... من چون به ضررهای آن واقف بودم به وسیله تلفنگرام به مرحوم امام مضار آن را یادآور شدم و

پیشنهاد کردم از طرف خود حوزه هیئتی برای رسیدگی به تخلفات روحانیون تعیین گردد...»! این نیز می‌رساند که آقای منتظری به یاد نداشته است که در تلفنگرام به امام چه دروغی ساخته و چگونه کوشیده است از نام آقای گلپایگانی برای واداشتن امام به عقب‌نشینی سوء استفاده کند!

۲. در تلفنگرام او به امام ادعا شده است: «اکثریت قاطع فضلا و طلاب و بسیاری از مدرسین نظرشان همین است...»! با در نظر گرفتن اینکه پیشنهاد آقای منتظری مبنی بر تعیین هیئت پنج نفری برای رسیدگی به تخلفات روحانیان، هنوز از مرحله ذهنی نگذشته و حتی به عنوان یک نظر در بیرون مطرح نشده بود، او چگونه توانست یک نظرسنجی تمام‌عیار انجام دهد و به دست آورد که «اکثریت قاطع فضلا و طلاب و بسیاری از مدرسین نظرشان همین بوده است»؟!۹

۳. نامبرده در تلفنگرام به امام، نیز در مصاحبه با هفته‌نامه هاجر، نیز در خاطرات، در مقام نکوهش دادگاه ویژه روحانیت، «کارهای بی‌رویه و خارج از شئون روحانیت»، «تندروی و اعمال سلیقه شخصی»، «حکم ناروا نسبت به برخی روحانیین» را به این دادگاه نسبت داده است، لیکن حتی یک مورد از کارهای بی‌رویه، تندروی‌ها و حکم‌های ناروا را به عنوان نمونه نیاورده و به ادعا بسنده کرده است. کیست نداند که اگر دادگاه

امام با احساس خطر از توطئه‌های عناصر نفوذی و مفسد روزافزون روحانی‌نماها و اعمال و رفتار زشت و ناپسند و جنایت‌بار باندهای مرموزی که در برخی از بیت‌های بزرگان جا خوش کرده بودند، اراده و اندیشه خویش را برای تشکیل دادگاه ویژه روحانیت استواری بخشیدند.

ویژه روحانیت در آن مقطع، کوچک‌ترین تندروی و بی‌قانونی کرده و حکمی ناروا داده بود، آقای منتظری آن را با بوق و کرنا و با آب و تاب فراوان اعلام می‌کرد و از آن به عنوان سندی

زنده بر محکومیت و مجرمیت آن دادگاه بهره می‌گرفت.

۴. از زبان او آمده است: «بالاخره دادگاه ویژه را تشکیل دادند... و بعدا معلوم شد هدف عمده این تصمیم مستقیما سید مهدی هاشمی و غیرمستقیم من و علاقه‌مندان من و دفتر من بوده‌اند و چه افراد محترم و بی‌گناهی از روحانیون خدمتگزار به اسلام و انقلاب به بهانه‌های واهی و به نام سید مهدی هاشمی کوبیده شدند...»^۵ اولاً بنیاد این نهاد قضایی از سوی امام در سال ۱۳۵۸ بود که در آن هنگام هنوز جریان مهدی هاشمی به صورت جدی مطرح نشده بود، ثانيا کاش آقای منتظری از این «روحانیون

آقای منتظری از نخستین روز بنیاد دادگاه ویژه در سال ۱۳۵۸ - چنانکه اشاره شد - با تأثیرپذیری از برخی سرویس‌های مرموز درون‌مرزی و برون‌مرزی به مخالفت با آن برخاست و توانست با جوی که باندها و جریان‌های سیاسی پدید آوردند، در دو مرحله آن دادگاه را به تعطیلی بکشاند.

خدمتگزار به اسلام و انقلاب» نام می‌برد تا ملت ایران و نسل‌های آینده و تاریخ، این خدمتگزاران را بشناسد و «قدرشان مجهول نماند»! ثالثا آیا پیگرد مهدی هاشمی و آقای منتظری و علاقه‌مندان به آنان، جز از راه دادگاه ویژه روحانیت شدنی نبود؟ و برای «کوبیدن» آنان بایستی یک نهاد قضایی پایه‌گذاری کنند؟!

۵. البته از آنجا که آقای منتظری برای اطرافیان و وابستگان خود «عصمت» قائل است! و بر این باور است که دارودسته‌های منتسب به او از هر گونه لغزش و گناه و بدی و خطا مصون هستند! و هر کاری بکنند مطابق موازین شرعی، عرفی، اخلاقی و انسانی است!! از این رو، هر گونه برخورد با آنان را گناهی نابخشودنی می‌داند و چون دادگاه ویژه روحانیت، برخی از باند مهدی قاتل را نیز، تحت پیگرد قانونی قرار داده، از دید آقای منتظری «بیدادگاه» است! هیچ

ارزش و اعتباری ندارد! و بایسته است به هر قیمتی برچیده شود!!

۶. او در مصاحبه با هفته‌نامه هاجر ادعا کرده است: «من چون با اصل تأسیس آن که حکایت از یک نحو تبعیض و امتیاز می‌کرد، مخالف بودم با کسب نظر [از] امام نسبت به تعطیل شدن آن اقدام کردم...»! باید دانست که ناسازگاری آقای منتظری با دادگاه ویژه، نه برای آن بود که «حکایت از یک نحو تبعیض و امتیاز می‌کرد»، او خوب می‌دانست که تشکیل دادگاه ویژه برای امتیازبخشی و ایجاد تبعیض میان روحانیان و دیگران نیست، بلکه مسائل مربوط به روحانیان از یک پیچیدگی ویژه‌ای برخوردار است که گره آن به دست کسانی باز می‌شود که در این فن تخصص داشته باشند، چنانکه دادگاه نیروهای نظامی و انتظامی نیز از روی تبعیض و امتیاز نمی‌باشد، بلکه به مسائل فنی در آن رشته مربوط می‌شود. افزون بر این، آقای منتظری اگر به راستی با تبعیض و امتیاز مخالف بود، چرا در این مصاحبه آورده است که «روزی هم یکی از آقایان آمد و اظهار داشت این هیئتی که شما پیشنهاد کردید آیا می‌تواند آقا ... را احضار نماید؟ نام یکی از علمای بزرگ را آورد که من تعجب کردم که هدف از تأسیس دادگاه ویژه، هدف وسیع‌تری است از آنچه من می‌پنداشتم»، این «تعجب» نشان از آن دارد که آقای منتظری به تبعیض و امتیاز باور داشت، از این رو، باور نمی‌کرد که «یکی از علمای بزرگ» را چون بزرگ! است بخواهند احضار کنند! علت اصلی مخالفت آقای منتظری با دادگاه ویژه، خطری بود که عناصر خلافتکار، باندهای مرموز تبه‌کار، سرویس‌های جاسوسی بیگانه که نقشه و اندیشه نفوذ در حوزه‌ها را داشتند - و دارند - نیز آقازاده‌ها و نورچشمی‌های آلوده به فساد از این دادگاه احساس می‌کردند و از ساده‌لوحی و تأثیرپذیری آقای منتظری برای پیشگیری از این خطر بهره‌ناروا می‌گرفتند و سوء استفاده می‌کردند. افزون بر این، آقای منتظری دریافته بود که با تشکیل دادگاه ویژه، باند حاکم در بیت او نیز در معرض خطر است!

۷. نگارنده به یاد دارد، در هر برهه‌ای که در حوزه قم بحث اصلاحات و نظم به میان می‌آمد، روحانیان بی‌سواد، ولنگار و بی‌عار نخستین دسته‌ای بودند که به اعتراض برمی‌خاستند و با این و آن به گفتگو می‌نشستند و از خطر نظم و اصلاحات برای حوزه! سخن می‌گفتند، چون

می‌دانستند که اگر روزی برنامه نظم و کنترل در حوزه‌ها جدی شود و به مرحله اجرا برسد، عناصر بی‌سواد و سربار را جارو می‌کنند و از حوزه بیرون می‌ریزند. تشکیل دادگاه ویژه روحانیت در حوزه قم، زنگ خطر را در گوش عناصر فاسد، تبه‌کار و نفوذی به صدا درآورد و این باندها و دسته‌های شرور که از راه مهدی و هادی هاشمی در بیت آقای منتظری نیز

کیست نداند که اگر دادگاه ویژه روحانیت در آن مقطع، کوچک‌ترین تندروی و بی‌قانونی کرده و حکمی ناروا داده بود، آقای منتظری آن را با بوق و کرنا و با آب و تاب فراوان اعلام می‌کرد.

لانه داشتند، طبیعی بود که برای او نسبت به این دادگاه ذهنیت منفی پدید آورند و او را برای رویارویی با این خطر! به حرکت درآوردند و در واقع، به دست او، خود را از این خطر برهانند. ۸. این ادعای آقای منتظری که «با کسب نظر از امام نسبت به تعطیل شدن آن [دادگاه ویژه] اقدام کردم!» نیز دور از واقعیت است و بنا بر آنچه مهدی قاتل نوشته است، آقای آذری (ره) که تصدی این دادگاه را داشت در دیداری با آقای منتظری از سنگینی کار دادگاه و خستگی افراد سخن به میان می‌آورد و آرزوی تعطیلی آن را می‌کند و آقای هادی هاشمی از این فرصت بهره می‌گیرد و در اعلام رسانه‌ای خبر دیدار آقای آذری با آقای منتظری و پیشنهاد انحلال دادگاه ویژه را انتشار می‌دهد و بدین‌گونه زمینه تعطیلی آن را فراهم می‌سازد.^۱ ۹. آقای منتظری ادعا کرده است که:

۱۰. ... دادگاه ویژه بر خلاف قانون اساسی است، در قانون اساسی هست که مرجع همه تظلمات، دادگستری است»، ولی فقیه می‌تواند رئیس قوه قضاییه را مشخص کند. ولی اینکه بیاید یک تشکیلات جدا درست کند، آن هم به صورت در بسته که هر کاری دلشان می‌خواهد

بکنند، این کار خلاف قانون اساسی است.

به این ادعا چند اشکال وارد است:

الف: در قانون اساسی، دادگاه انقلاب هم پیش‌بینی نشده است، از دید آقای منتظری دادگاه‌های انقلاب بر پایه چه اصولی تشکیل گردید و تداوم یافت؟!

ب: امام، نظام جمهوری اسلامی را بر پایه اصل «ولایت مطلقه فقیه» بنیاد نهاد و بسیاری از نهادها و ارگان‌ها نیز بر پایه اصل ولایت مطلقه پدید آمد، حتی مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی نیز بنا بر حکم حکومتی و ولایت مطلقه امام جنبه قانونی به خود می‌گرفت و لازم‌الاجرا شمرده می‌شد. خود آقای منتظری نیز تا پیش از عزل از قائم‌مقامی، به ولایت مطلقه فقیه باورمند بود و روی این نظر تأکید داشت که رئیس‌جمهور و

آقای منتظری برای اطرافیان و وابستگان خود «عصمت» قائل است! و بر این باور است که دارودسته‌های منتسب به او از هر گونه لغزش و گناه و بدی و خطا مصون هستند! و هر کاری بکنند مطابق موازین شرعی، عرفی، اخلاقی و انسانی است!!

نمایندگان مجلس و دیگر مسئولان در صورتی مشروعیت دارند که «ولی فقیه» به آنان وکالت دهد و آنان با رخصت از مقام ولایت می‌توانند اموری را حل و فصل و عزل و نصب کنند و آن‌گاه که از قائم‌مقامی کنار گذاشته شد، «ولایت مطلقه» را انکار کرد و برای ولی فقیه و مقام رهبری مسئله محدودیت را پیش کشید. آقای منتظری نباید انتظار داشته باشد که نظام جمهوری اسلامی، مقام رهبری و یک ملت دین‌باور و متعهد، دنباله‌رو خواسته‌های نفسانی و رنگارنگ او باشند و آن روز که او، ولایت مطلقه را به هر علت و سببی نادیده گرفت و آن را رد کرد، سیاست کشور نیز طبق خواسته‌های او دگرگون شود. کشور و نظام، بیت آقای منتظری نیست که هر روز به شکلی و هر لحظه به رنگی درآید. روزی به دنیا اعلان جنگ کند و

روز دیگر با رژیم صهیونیستی نیز به گفتگو و مصاحبه بنشینید، یک روز، خواهان نابودی رژیم صهیونیستی باشد و روز دیگر، به فلسطینی‌ها سفارش کند که «اسرائیل را به رسمیت بشناسید». امام اسلام‌شناسی بودند که احکام اسلام را بر پایه اجتهاد و استنباط درمی‌یافتند و فتوا می‌دادند و خواسته‌های نفسانی و اغراض شیطانی در تصمیمات ایشان نقشی نداشت. آنچه که آقای منتظری مطرح کرده‌اند که اختیارات «ولی فقیه» محدود است، نشان از این واقعیت دارد که او اصولاً نه معنای ولایت مطلقه را به درستی دریافته و نه از دید امام در این باب به درستی آگاهی داشته است، از نظر امام:

... حکومت، که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله - صلی الله علیه و آله وسلم - است یکی از احکام اولیه اسلام است، و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است، خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی را که ضرار باشد، در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یکجانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را چه عبادی و یا غیرعبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است، جلوگیری کند، حکومت می‌تواند از حج که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند.

آنچه گفته شده است تاکنون و یا گفته می‌شود، ناشی از عدم شناخت ولایت مطلقه الهی است. آنچه که شایع است، مزارعه و مضاربه و امثال آنها را با آن اختیارات از بین خواهد رفت، صریحاً عرض می‌کنم که فرضاً چنین باشد، این از اختیارات حکومت است و بالاتر از آن هم مسائلی است که مزاحمت نمی‌کنم...^۱

چنانکه حضرت امام در این پیام اشاره کردند، اشکالاتی که آقای منتظری و همسان او در

مورد اختیارات ولی فقیه مطرح کرده‌اند - و می‌کنند - «ناشی از عدم شناخت ولایت مطلقه الهی است» و با این جهل و کاستی انتظار دارند که امام دنباله‌رو اندیشه‌های ناپخته و دیدگاه‌های خام و عوامانه آنان باشد.

پ: آن روز که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و نظام اسلامی برپا گردید، عالمان دینی و مقامات روحانی نوعاً به این واقعیت آگاهی داشتند که کشور بر پایه «ولایت مطلقه» می‌گردد و بسیاری از نهادهای ارگان‌ها طبق تشخیص مقام ولایت و بر پایه ضرورت‌ها پدید آمده است. از این رو، آقای آذری در مصاحبه‌ای که درباره دادگاه ویژه روحانیت انجام دادند، در پاسخ به این پرسش که «تشکیل دادگاه ویژه، خلاف قانون اساسی است؟ اظهار کردند:

... در قانون اساسی دادگاه ویژه‌ای به جز دادگاه ارتش پیش‌بینی نشده، همان‌طور که دادگاه انقلاب و کمیته‌ها و ... نیز در قانون اساسی پیش‌بینی نشده، ولی به ضرورت انقلاب تشکیل شده و تا موقعی که ضرورت ایجاب کند، وجود دادگاه انقلاب را در ایران، دادگاه‌های ویژه هم که خود از دادگاه‌های انقلابند وجودشان بلامانع است. به تعبیر دیگر، همه اینها بر محور ولایت فقیه است، چون فقیه ضرورت امری را تشخیص دهد، حتی بر خلاف احکام اولیه احکامی را صادر می‌کند، می‌تواند ارگان‌هایی را تشکیل

دهد...^۱

۱. به صفحات پیشین برگردید.

ت: آقای منتظری اگر به راستی بر این باور بودند که دادگاه ویژه روحانیت بر خلاف قانون اساسی است، در تلفنگرام خود به امام که دنبال دستاویزی برای انصراف امام از تشکیل این دادگاه بودند، چرا روی این موضوع مهم انگشت نگذاشتند که این کار بر خلاف قانون اساسی است؟! چرا در تلفنگرام آورده‌اند «به نظر اینجانب نیازی به تشکیل دادگاه ویژه نیست»!!؟

ث: در تلفنگرام آقای منتظری به امام گزارش شده است که پنج نفر از فضلا «جهت رسیدگی به مسائل اخلاقی و فکری و نظارت بر اعمال طلاب ... تعیین [شده‌اند] و قرار شده است با حفظ شئون مورد نظر، مراتب لازم از قبیل تذکر و تهدید و قطع شهریه و محرومیت از دیگر مزایای حوزه و اخراج از مدارس و یا حوزه و یا خلع لباس، با افراد مربوطه» صورت گیرد. آقای منتظری بایسته است پاسخ دهند که این پنج نفر طبق کدام مجوز قانونی و بر پایه چه اصلی از اصول قانون اساسی می‌توانستند این مجازات گوناگون از قطع شهریه تا خلع لباس و اخراج از حوزه را انجام دهند؟ چگونه است که دادگاه‌های ویژه با دستاویز اینکه در قانون پیش‌بینی نشده است خلاف قانون شمرده می‌شود، لیکن پنج نفر بدون هیچ مجوز قانونی می‌توانند کار قضایی بکنند؟!

ج: اگر تشکیل دادگاه ویژه از دید آقای منتظری بر خلاف قانون اساسی است، چگونه او - بنا بر ادعای خود که در بالا آمد - «با کسب نظر از حضرت امام نسبت به تعطیل شدن آن اقدام» کرده است؟! تعطیلی یک نهاد غیرقانونی اجازه نمی‌خواهد، به ویژه اینکه آقای منتظری ادعا دارد که «بله، من در برابر امام خیلی رک و صریح و بی‌پروا حرف می‌زدم، انتقاد می‌کردم و نظریات خود را با صراحت بیان می‌کردم»!! اکنون باید دید چه شده است که برای تعطیلی یک نهاد غیرقانونی!! کسب نظر می‌کند؟!

واقعیت این است که آقای منتظری نه دادگاه ویژه را خلاف قانون می‌انگاشت و نه با ولایت مطلقه فقیه مشکلی داشت، از این رو، می‌بینیم تا روزی که بر مسند قائم‌مقامی تکیه زده بود، هیچ‌گونه سخنی از غیرقانونی بودن دادگاه ویژه مطرح نکرد و در مورد اصل «ولایت مطلقه» نه تنها مسئله‌ای نداشت، بلکه چنانکه اشاره شد، مشروعیت رئیس‌جمهور را نیز - به رغم آرای

مردم - به این می‌دانست که از سوی «ولی فقیه» به او وکالت در انجام امور داده شود.

آنهایی که دیده حقیقت‌بین دارند و هنوز نره‌ای وجدان برای فهم حقیقت مخالفت‌های آقای منتظری با نظام جمهوری اسلامی در آنها وجود دارد، به ملت ایران پاسخ دهند چگونه کسی که می‌گوید:

در حکومت اسلامی هر یک از قوه مجریه و قوه قضاییه زیر نظر حاکم که فقیه عادل است انجام وظیفه می‌کنند و حاکم می‌تواند هر که را که صلاح دید عزل و یا محل مأموریتش را تغییر دهد، تغییر

آن روز که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و نظام اسلامی برپا گردید، عالمان دینی و مقامات روحانی نوعاً به این واقعیت آگاهی داشتند که کشور بر پایه «ولایت مطلقه» می‌گردد و بسیاری از نهادها و ارگان‌ها طبق تشخیص مقام ولایت و بر پایه ضرورت‌ها پدید آمده است.

محل خدمت لازم نیست در اثر جرم باشد بلکه ممکن است وجود یک خاصی خاص در محل دیگر ضرورت داشته باشد^۱

و تا روزی که در منصب قائم مقام رهبری است به همین اعتبار در اغلب عزل و نصب‌ها دخالت می‌کند، ولی به محض اینکه صلاحیت تصدی این منصب را از دست می‌دهد داد از دموکراسی و قانون و حقوق مردم می‌زند؟ آیا به علم، درایت و فهم چنین کسی که آرا و نظراتش تابع خلع و لبس و پست و مقام است، نباید تردید کرد؟ چگونه کسی تا روزی که بر مسند قدرت است می‌گوید:

ولایت و حق حاکمیت فقیه از ناحیه امام است و حق حاکمیت امام از ناحیه پیغمبر و حق

حاکمیت پیغمبر از ناحیه خدا و حق حاکمیت خدا بالذات است و از آثار مالکیت تکوینی است که نسبت به همه مخلوقات خود دارد، اگر از طرف خدا یا حاکمی که از طرف خدا ولو با واسطه حاکم قرار داده شده، دستوری صادر شود (چه در مقام قانون‌گذاری و چه در مقام قضاوت و فصل خدمت) انسان چون خود را وابسته به خدا و ملک خدا می‌داند، وجدان خودش را موظف به اجرای آن می‌داند.^۱

چنین آدمی چگونه وجدان خودش را نادیده می‌گیرد و همان حقی را که خودش برای فقیه اثبات کرده در مورد مسائلی مثل دادگاه ویژه روحانیت مورد تردید قرار می‌دهد؟! چگونه می‌توان آرا پریشان و گسسته کسی را که تا وقتی در مقام قائم‌مقام رهبری بود می‌گفت:

حکومت و قانون باید به فقهای که عادل و آشنا به حوادث و مسائل روز باشند منتهی شود و قوه مجریه هم باید زیر نظر و فرمان آنان باشند و در حقیقت قوه مجریه نمایندگان آنان می‌باشند، از خود استقلال ندارند و قضاوت هم حق فقیه یا منصوب فقیه و از ناحیه او است، پس سه قوه مقننه، مجریه و قضاییه به یکدیگر مربوطند و از یکدیگر جدا نمی‌باشند و هر سه به فقیه عادل آشنا به مسائل روز منتهی می‌شوند.^۲

اما وقتی از صلاحیت کسب این مسئولیت افتاد، فقیه را برای تشکیل دادگاه ویژه روحانیت متهم به عمل خلاف قانون اساسی می‌نماید؛ مبتنی بر سلامت عقل و پاکیزگی وجدان دانست؟ گفتارهای پریشان چنین کسی که تا دیروز شأنی برای قانون اساسی، تفکیک قوا، حق انتخاب محل شغل و حق نظر برای مردم قائل نبود، چگونه و بر اساس چه منطقی قابل تفسیر است؟ ما به همه سرسپردگان آرا و اندیشه‌های متزلزل آقای منتظری توصیه می‌کنیم بار دیگر دیدگاه‌های زیر را که توسط ایشان برای پیش‌نویس قانون اساسی نگاشته شد و دلدادگانی که آثار وی را گردآوری کردند و آن را نقدی پرمایه، عمیق و حاوی رهنمودها و برداشت‌هایی

۱. مصطفی ایزدی، همان، ص ۲۷۵.

۲. همان، ص ۲۷۵ و ۲۷۶.

صحیح از اسلام اصیل و استنتاج‌های زلال از مکتب انقلابی و انسان‌ساز تشیع و ناشی از عمق بینش اسلامی و درک درست از اصالت‌های شیعه و فقاہت کم‌نظیر وی می‌دانند؛ بخوانند: از آنچه گذشت چند نتیجه بدست می‌آید:

الف: قوای سه‌گانه از یکدیگر جدا نیستند و رابط همه آنها فقیه عادل آشنا به مسائل روز می‌باشد و اگر بنا است رابط آنها رئیس‌جمهور باشد پس باید رئیس‌جمهور فقیه عادل و یا منصوب از ناحیه او باشد.

ب: نمایندگان مجلس که قوه مقننه می‌باشند یا باید خودشان فقیه عادل آشنا به مسائل روز باشند و یا قانونی را که تصویب می‌کنند باید به نظر فقیه عادل برسد و او تصویب کند.

ج: رئیس‌جمهور یا باید فقیه عادل آشنا به مسائل روز باشد و یا از طرف او منصوب شود و زیر نظر او انجام وظیفه کند.

د: حق حکم به انحلال مجلس شورا، توشیح قوانین، فرماندهی نیروهای نظامی، اعلان جنگ، متارکه جنگ، عفو عمومی و یا تخفیف مجازات، مربوط به فقیه عادل آشنا به حوادث و مسائل روز است و اگر بنا است مربوط به رئیس‌جمهور باشد، پس باید رئیس‌جمهور فقیه عادل و یا اقلاً منصوب از ناحیه او باشد.

ه: قضات یا باید عادل باشند و یا اقلاً منصوب از ناحیه او و آشنا به مسائل و احکام اسلام باشند.

۶. ...

۷. چه بهتر که فقیه عادل آشنا به مسائل روز اداره کشور را به شورایی مرکب از سه یا پنج نفر محول کند که زیر نظر او انجام وظیفه کنند زیرا در این صورت کشور از استبداد و دیکتاتوری محفوظ‌تر است.

...

۱۲- در حکومت اسلامی هر یک از قوه مجریه و قوه قضاییه زیر نظر حاکم که فقیه عادل است انجام وظیفه می‌کنند و حاکم می‌تواند هر که را به صلاح‌دید، عزل و یا محل

مأموریتش را تغییر دهد، تغییر محل خدمت لازم نیست در اثر جرم باشد بلکه ممکن است وجود یک خاصی خاص در محل دیگر ضرورت داشته باشد.^۱

اکنون سرسپردگان به آرا و اندیشه‌های متزلزل آقای منتظری، به ملت ایران پاسخ دهند کدام رأی منتظری مبتنی بر اسلام اصیل و منطبق بر استنتاج‌های زلال مکتب انقلابی و انسان‌ساز تشیع است؟! آنجا که حکم فقیه را در راستای طولی حکم امام، پیامبر و خدا می‌بیند و همه نهادهای حکومتی را منصوب به فقیه می‌داند و استقلال رأی برای هیچ‌یک از قوا قائل

نگارنده به یاد دارد که در سال ۱۳۶۷ در نامه‌ای به امام این نکته را یادآور شد که اگر روحانیان در رفتار و کردار خود تجدید نظر نکنند و در صدد اصلاح خود نباشند، ما در آینده منتظری‌هایی خواهیم داشت.

نیست و یا آنجا که حتی حق تشکیل یک دادگاه معمولی را نیز برای فقیه قائل نیست؟! مشکل ریشه‌ای آقای منتظری و منتظری‌ها به منیت و کیش شخصیت برمی‌گردد، آن‌گاه که پدیده، نهاد و قانونی را با منافع شخصی، فامیلی و باندی ناسازگار ببینند و یا دستشان از قدرت و منصب کوتاه گردد و از این نمد، کلاهی به آنان نرسد، آتش از درون آنان شعله می‌کشد. اینجاست که به یاد مردم، قانون، دموکراسی، اصول اسلامی، حقوق انسانی و... افتاده، برای اسلام اشک تمساح می‌ریزند، برای انقلاب آه و ناله سر می‌دهند، به قانون‌شکنی‌ها انتقاد دارند، به کاستی‌ها و گرانی‌ها و کمبودها اعتراض می‌کنند و از مردم، فراوان دم می‌زنند؛ لیکن ریشه همه این مخالف‌خوانی‌ها و سیاه‌نمایی‌ها، خودبینی و منیت است: «من، دفتر من، داماد من، برادر داماد من، علاقه‌مندان من، من و...»!

نگارنده به یاد دارد که در سال ۱۳۶۷ در نامه‌ای به امام این نکته را یادآور شد که اگر

۱. مصطفی ایزدی، همان، ص ۲۷۸-۲۷۶ (شماره‌گذاری حروفی و عددی در متن است و هیچ دخل و تصرفی در آن صورت نگرفته است).

روحانیان در رفتار و کردار خود تجدید نظر نکنند و در صدد اصلاح خود نباشند، ما در آینده منتظری‌هایی خواهیم داشت. این پیش‌بینی متأسفانه امروز بیش از گذشته خود را نشان داد. آنهایی که با نامه سرگشاده به مقام معظم رهبری، آتش فتنه را شعله‌ور ساختند، کسانی که با اطلاعیه‌های پیاپی دنبال به راه انداختن جنگ داخلی بودند، عناصری که با جوسازی و هوچی‌بازی آرای ۴۰ میلیونی ملت ایران را زیر سؤال بردند، ورشکسته‌هایی که با نشخوار شایعه‌پراکنی‌های ضدانقلاب، آب به

آسیاب دشمن ریختند و به اسلام و نظام خیانت کردند، همه و همه از شیفتگان قدرت و تشنگان شهرت بودند - و هستند - ریشه همه این جاروجنجال‌ها، هوچی‌بازی‌ها و فتنه‌گری‌ها، جاه‌طلبی و مقام‌پرستی است. حضرات آن‌گاه که می‌بینند در قدرت سهمی ندارند و نظام جمهوری اسلامی بدون آنها پایدار و استوار است و خواب سهیم شدن در رهبری تعبیر نشده است، به خشم و کین می‌آیند و به فتنه‌گری و آتش‌افروزی دست می‌زنند. ورشکسته‌هایی که می‌بینند مردم به آنان رأی نداده و آنان را شایسته و سزاوار مسئولیت در نظام جمهوری اسلامی نیافته‌اند، آتش انتقام از

آنهایی که با نامه سرگشاده به مقام معظم رهبری، آتش فتنه را شعله‌ور ساختند، کسانی که با اطلاعیه‌های پیاپی دنبال به راه انداختن جنگ داخلی بودند، عناصری که با جوسازی و هوچی‌بازی آرای ۴۰ میلیونی ملت ایران را زیر سؤال بردند، ورشکسته‌هایی که با نشخوار شایعه‌پراکنی‌های ضدانقلاب، آب به آسیاب دشمن ریختند و به اسلام و نظام خیانت کردند، همه و همه از شیفتگان قدرت و تشنگان شهرت بودند - و هستند -

درویشان شعله می‌کشد و دود آن به چشم ملت ایران می‌رود. برخی از این سردمداران خودپرست که امروز شایعه‌سازی دشمنان مبنی بر بد رفتاری در زندان‌ها را در نامه‌های

زهرآگین خود با آب و تاب فراوان انتشار می‌دهند، دیروز که مسئولیتی داشتند، در جریان سوء قصدی که به آنان شد، خود در زندان حضور می‌یافتند و شکنجه متهمان به سوء قصد را از نزدیک نظارت می‌کردند، امیدوارم ناگزیر نشوم که آن را برملا کنم و خبائث برخی از این سران فتنه را به نمایش بگذارم.

امام(سلام‌الله) با توجه به این خبائث‌ها و رذالت‌های درونی انسان‌ها، هشدار دادند:

... اگر انسان خبائث را از نهادش بیرون نکند، هر چه درس بخواند و تحصیل کند، نه تنها فایده‌ای بر آن مترتب نمی‌شود، بلکه ضررها دارد. علم وقتی در این مرکز خبیث وارد شد، شاخ و برگ خبیث به بار آورده، شجره خبیثه می‌شود. هر چه این مفاهیم در قلب سیاه و غیرمذهب انباشته گردد، حجاب زیادتر می‌شود، در نفسی که مذهب نشده علم، حجاب ظلمانی است. العلم هو الحجاب الاکبر. لذا شر عالم

برخی از این سردمداران خودپرست که امروز شایعه‌سازی دشمنان مبنی بر بد رفتاری در زندان‌ها را در نامه‌های زهرآگین خود با آب و تاب فراوان انتشار می‌دهند، دیروز که مسئولیتی داشتند، در جریان سوء قصدی که به آنان شد، خود در زندان حضور می‌یافتند و شکنجه متهمان به سوء قصد را از نزدیک نظارت می‌کردند، امیدوارم ناگزیر نشوم که آن را برملا کنم.

فاسد برای اسلام از همه شرور خطرناک‌تر و بیشتر است. علم نور است ولی در دل سیاه و قلب فاسد دامنه ظلمت و سیاهی را گسترده‌تر می‌سازد... این اصطلاحات خشک اگر بدون تقوا و تهذیب نفس باشد، هر چه بیشتر در ذهن انباشته گردد، کبر و نخوت در دایره نفس بیشتر توسعه می‌یابد و عالم تیره‌بختی که باد نخوت بر او چیره شده، نمی‌تواند خود و جامعه را اصلاح نماید و جز زیان برای اسلام و مسلمین نتیجه‌ای به

بار نمی‌آورد.

... من نمی‌دانم این اختلافات، چند دستگی‌ها و جبهه‌بندی‌ها برای چه می‌باشد؟ اگر برای دنیاست، شما که دنیا ندارید، تازه اگر از لذایذ و منافع دنیوی هم برخوردار بودید، جای اختلاف نبود، مگر اینکه روحانی نباشید و از روحانیت فقط عبا و عمامه به ارث برده باشید. روحانی‌ای که با ماوراءالطبیعه ارتباط دارد، روحانی‌ای که از تعالیم زنده و صفات سازنده اسلام برخوردار است، روحانی‌ای که خود را پیرو و شیعه علی ابن ابیطالب - علیه السلام - می‌داند، ممکن نیست به مشتهیات دنیا توجهی داشته باشد، چه رسد که به خاطر دنیا اختلاف راه بیندازد...^۱

اعاذنالله من شرور انفسنا

۱. امام خمینی، مبارزه با نفس یا جهاد اکبر.